

گفت‌وگوی «جوان» با برادر سردار شهید حاج حسین بصیر، جانشین لشکر ۲۵ کربلا

بسیجی‌ها برای حضور در گردان حاج بصیر باهم رقابت می‌کردند

علیرضا محمدی

حاج حسین بصیر، جانشین لشکر ۲۵ کربلا را باید بدون شک یکی از شهیرترین شهدای استان مازندران بدانیم. نام او برای بسیاری از رزمندگان این خطه از کشورمان، یادآور دوران باشکوهی به نام «دفاع مقدس» است که با همت و حماسه آفرینی امثال حاج حسین‌ها قیمت گرفت و به مقطعی نورانی در تاریخ معاصر کشورمان تبدیل شد. شهیدبصیر با نام کامل «حسین جان بصیر» متولد غروب عاشورای سال ۱۳۲۲ در فریدونکنار و از خانواده‌های کشاورز و روستایی بود. هر چهار فرزند این خانواده سال‌ها در جبهه‌های دفاع مقدس حضور یافتند و در این بین، حاج حسین و برادرش علی اصغر به شهادت رسیدند. در حالی که چند روز پیشتر به سالگرد شهادت حاج حسین بصیر در دوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ باقی نمانده، در گفت‌وگویی که با هادی بصیر، برادر و هم‌رزم شهیدانجام دادیم، سعی کردیم بخش‌هایی از زندگی این فرمانده محبوب لشکر ۲۵ کربلا را تقدیم حضورتان کنیم.

خانواده شما چند فرزند داشت و چند نفر از آنها رزمنده بودند؟

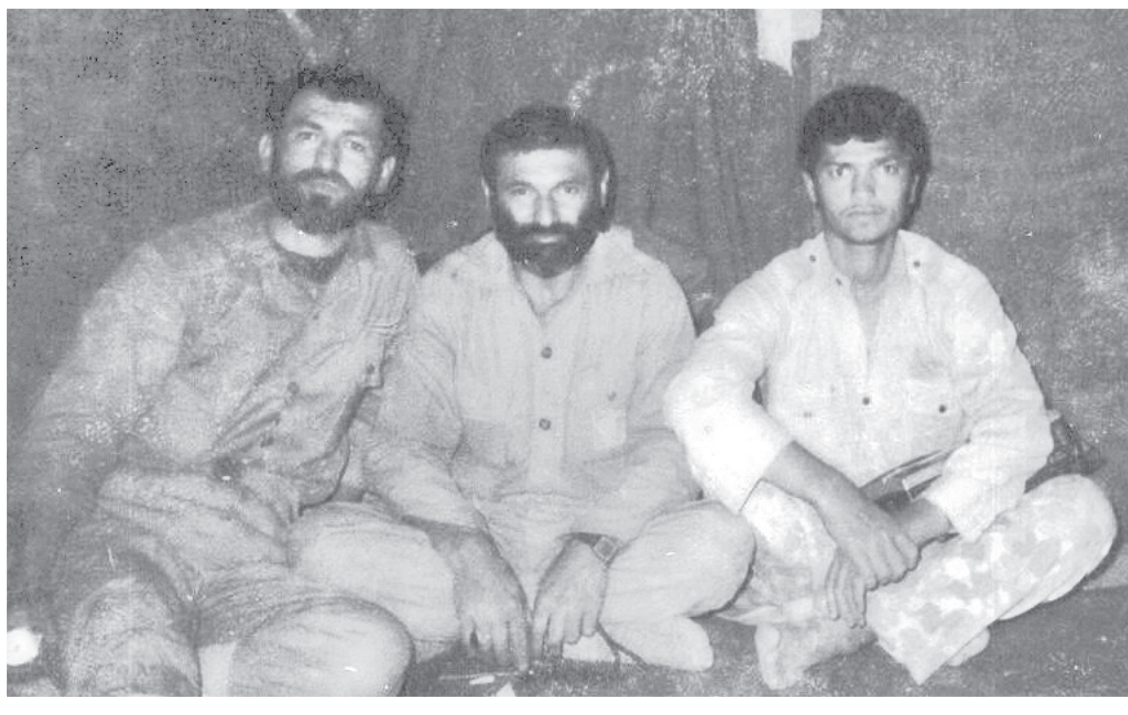
ما چهار پسر و یک دختر در یک خانواده کشاورز فریدونکناری بودیم. پدرمان مرحوم محمد حسن بصیر متولد سال ۱۲۹۴ بود و زمان جنگ محاسنی سفید کرده بود. غیر از ایشان، تمام مردهای خانواده یعنی من و سه برادرم همگی بارها در جبهه‌ها حضور یافتیم و در مقطعی، هر چهار نفر با هم در منطقه بودیم.

حاج حسین فرزند ارشد خانواده بود؟

بله، اولین فرزند خانواده بود. بعد از ایشان خواهرمان به دنیا آمد و بعد سه برادر پشت سر هم متولد شدند. حاج حسین غروب روز عاشورا به دنیا آمد و اسمش را هم با خودش آورد! ما بزرگ پدری‌مان زن مؤمنه و مأموس با قرآن بود. ایشان نام «حسین جان» را برای حاجی انتخاب کرد. خیلی هم او را دوست داشت. به واسطه مادر بزرگم، حاج حسین از همان کودکی مأموس باقرآن و اهل بیت شد. البته مادرمان مرحومه سیده سکینه بیگم طبعی نزاد هم زنی مؤمن و عاشق اهل بیت بود. یادم است مادر همیشه می‌گفت من سعی کردم همه فرزندانم را با پاک‌ترین لقمه‌ها پرورش بدهم. اگر به خانهای می‌رفتم که مالشان شهبانگ بود، مجال بود به غذای‌شان لب‌بزنم تا ماداشیری که به شما می‌دهم اوده به مال حرام باشد. بر اثر تربیت‌های پدر و مادرمان ما یک خانواده بسیار مذهبی داشتیم که بدون اغراق سراسر آدم همگی ما حاج حسین بود. ایشان وقتی خیلی کوچک بود، به مکتب‌خانه می‌رفت و از پشت پرچین به آموزش قرآن ملای مکتب گوش می‌داد. مادر تعریف می‌کرد که حاجی از کودکی مداحی را شروع کرده بود و با جمع کردن بچه‌های کوچک‌تر، برای‌شان مداحی می‌کرد. شهیدبصیر مداحی را تا دوران بزرگسالی ادامه داد و یکی از مداحان خوب منطقه‌مان بود. در دوران انقلاب ایشان با انتخاب اشعار خاص و انقلابی، سعی می‌کرد جلسات روضه‌خوانی و سینه‌زنی را به محفل برای مبارزه با رژیم تبدیل کند.

اولین رزمنده خانواده‌تان هم ایشان بود؟

از حیث حضور در جبهه داخلی، برادر دیگرم شهیدعلی اصغر بصیر زودتر از حاج حسین سیاهی شد و به غائله گنبد، کردستان و پایه ورود کرد، اما حاج حسین به عنوان برادر بزرگ‌تر، کسی بود که اول از همه با حضرت امام و نهضت ایشان آشنا شد. سال ۴۳ که من تازه متولد شده بودم، حاج حسین سرباز بود. ایشان به دلیل اعتراض‌هایی که به نوع رفتار افسرها با سربازها داشت، به منظر به قم تبعید شده بود. همان جای پای سخنرانی حضرت امام می‌رود و از همان زمان عاشق ایشان می‌شود. من نوزاد بودم که پدر و مادرم برای دیدن حاج‌حسین به قم رفته و آنهاهم می‌مانی منبر حضرت امام حاضر شده بودند. شهید بصیر از سال ۴۳ با امام آشنا می‌شود و فعالیت‌هایش را علیه رژیم شروع می‌کند. سال ۵۶، ۵۷ که انقلاب اوج گرفت، برادرم از فعال‌ترین انقلابی‌های منطقه ما بود. به واسطه حضور امثال حاج‌حسین‌ها بود که شهر



از راست هادی بصیر، شهید حاج حسین بصیر و فریدون بصیر

فریدونکنار با همه کوچکی‌اش، در بحث انقلاب پیشرو بود. کار به جایی رسیده بود که مأموران رژیم برای کنترل مردم، تانک و نفربر به شهر آورده بودند. شهید بصیر مرتب به تهران می‌رفت و در راهیمایی‌های بزرگ مثل ۱۷ شهریور ۵۷ شرکت می‌کرد. ایشان بعد از پیروزی انقلاب ابتدا به افغانستان رفت و بعد از شروع دفاع مقدس به ایران برگشت و یک مدت به عنوان بسیجی و کمی بعد به عنوان یک پاسدار در جبهه‌ها حضور یافت.

چطور شد که به افغانستان رفت؟ گفتید که آن زمان ایشان هنوز پاسدار نشده بود.

حاجی و تعدادی از جوان‌های انقلابی یک گروهی را تشکیل داده بودند که هدف‌شان کمک و آموزش به مجاهدین افغانستانی بود. گویا بسا یک نهاد یا یک شخص انقلابی مرتبط شده و از آن طریق به افغانستان رفته بودند. به هر حال ایشان چند ماهی به افغانستان رفت و آنجا جنگید. دفاع مقدس که شروع شد، برادرم برای مرخصی به خانه برگشته بود. در صلاح و مشورتی که با دوستان داشت، تصمیم گرفت به جبهه برود. یک مدتی به سرپل ذهاب رفت و بعد از دو سه، ماه خودش را به آبادان رساند. در ایستگاه هفت آبادان مستقر شد و با نیروهای گروه فدائیان اسلام به فرماندهی شهیدسیدمجتبی هاشمی همکاری می‌کرد.

برادرم و شهیدهاشمی دوستی عمیقی برقرار کرده بودند. به طوری که شهیدهاشمی به خانه ما آمده بود. در عملیات ثامن‌الائمه(ع) برادرم آنقدر از خودش رشادت نشان می‌دهد



شهید حاج حسین بصیر و دوستان در پیش شهید عالی

که از طرف هاشمی رفسنجانی یک اسلحه و یک تقدیرنامه دریافت می‌کند. بعد از انحلال گروه فدائیان اسلام، حاجی مدتی به‌عنوان بسیجی به جبهه برمی‌گردد و بعد به عضویت سپاه درمی‌آید. پس از عملیات محرم که هر لشکری به یک استان واگذار شد، ایشان هم به لشکر ۲۵ کربلا که شامل جبهه‌های مازندران و گیلان بود، آمد. ابتدا می‌خواست گنم باشد که رزمنده‌های دیگر او را به فرمانده لشکر معرفی کردند و حاجی از همان ابتدای ورودش فرمانده گردان شد. بعد جانشین تیپ و محور شد و عاقبت هم که به جانشینی لشکر رسید.

خود شما هم با حاج حسین هم‌رزم بودید؟

افتخارم این است که سال‌ها هم‌رزم حاجی و تاحظه شهادت کنار ایشان بودم. از سال ۶۰ توفیق داشتم که به جبهه بروم. اول بسیجی بودم، بعد سرباز شدم و دوباره به‌عنوان بسیجی به لشکر ۲۵ گشتم و سال ۶۵ هم با در خواست و تشویق خود حاج حسین به عضویت سپاه در آمدم.

به عنوان برادر کوچک‌تر، حاج حسین را چطور آدمی شناختید؟

من ۲۱ سال از ایشان کوچک‌تر بودم. اینطور بگویم که حاجی برای ما نه حکم برادر بزرگ‌تر که حکم پدری داشت. ستون خانواده بود و در هر کاری با او مشورت می‌کردیم. در ازدواجم حاجی همه‌کاره بود. خودش برایم استینا بالا زد و همه کارهای خواستگاری و عقد را انجام داد. حاج حسین علاقه خاصی به حضرت زهر(اس) داشت. مادرمان هر سال

چهار پیکرش شناسایی نمی‌شد. علی‌اصغر برات شهادت را از دعای مادرمان گرفته بود.

یعنی مادرتان برای شهادت پسرش دعا کرده بود؟

این موضوع ماجرای جالبی دارد. بعد از شنیدن خبر شهادت علی‌اصغر، مادرمان تعریف کرد که یکبار به منزل یکی از شهدای شهرمان رفته بود. آنجا خانمی که گویا از خانواده شهید هم نبود، به مادرم زخم‌زبان می‌زند و می‌گوید لا بد پسرانتان در جبهه پنهان می‌شوند که اتفاقی برایشان نمی‌افتد! در عوض بچه‌های مردم را جلو می‌فرستند و به کستن می‌دهند. مادرم می‌گفت وقتی از آن خانه بیرون آمدم، مقارن با اذان مغرب بود. سرم را به سمت آسمان گرفتم و از خدا خواستم یکی از پسرهایم به شهادت برسد. کمی بعد هم خبر شهادت علی‌اصغر می‌آید. شهادت حاج‌حسین هم از دعای مادرمان بود.

پس حاج حسین هم برات شهادت را از دعای مادر گرفت؟

حاج حسین از ته دل دوستدار شهادت بود. ایشان در عملیات‌های مختلف خصوصاً والفجر ۸ مجروح شده بود. خودش مراسم بر گزار کند و نیمه دیگر را مادرمان. کلاً در جبهه گلوله‌ها از هر طرف به سمت می‌آیند، ولی نمی‌دانم اشکال کار کجاست که اتفاقی برام نمی‌افتد. بعد از اینکه مادرم ماجرای دعایش را برای شهادت علی‌اصغر گفت، حاج‌حسین فهمید گره کار از کجاست. اوایل سال ۶۶ قبل از اینکه برای آخرین بار به جبهه اعزام شود، با حاج حسین در خانه‌اش بودیم. گفت برویم به مادر سر بزنیم. خانه پدری‌مان خیلی با خانه حاجی فاصله نداشت. رفته بود دیدیم مادرم در خانه مشغول خواندن نماز است. مسجد در نزدیکی خانه ما قرار داشت. قبل از اذان مغرب از بلندگوی مسجد قرآن پخش می‌شد. مادرم به حیاط رفت تا تجدید

در گفت‌وگویی که با دیگر رزمنده‌های لشکر ۲۵ داشتیم، شخصیت خاصی از شهیدبصیر به تصویر می‌کشند. از بناط حاج‌حسین بانبروهایش چطور بود؟

در لشکر ۲۵ کادر لشکر گرفته تا رزمنده‌ها، همگی به حاج حسین احترام می‌گذاشتند. برای حاجی فرمانده و بسیجی ساده فرقی نمی‌کرد. همیشه زودتر از دیگران سلام می‌داد و تواضع فوق‌العاده‌ای داشت. من چند بار همراه حاجی به محل جذب و اعزام رزمنده‌ها رفته بودم. در آنجا خیلی از بسیجی‌هایم گفتند دوست‌اند به گردان حاج بصیر بروند. حاجی از چند نفرشان پرسید چرا می‌خواهید به گردان بصیر بروید، در جواب گفتند همه‌اش از او تعریف می‌کنند و ما هم دوست داریم در گردانی باشیم که حاجی فرمانده‌اش است. برادرم گفت اصلاً شما حسین بصیر را می‌شناسید. آنها ابراز بی‌اطلاعی کردند و حاجی هم خندید. چنین نگاهی به حاج حسین بصیر در جمع نیروهای لشکر وجود داشت.

در صحبت‌های‌تان گفتید که علی‌اصغر زودتر از حاج‌حسین سیاهی شده بود، کمی از ایشان بگویید، چه زمانی به شهادت رسیدند؟

علی‌اصغر سومین پسر خانواده بود. اگر بخواهم برادرها را به صورت سنی معرفی کنم، حاج‌حسین متولد ۲۲ بود، بعد از او یک خواهر داریم و بعد اکبر که متولد ۳۳ است و سپس علی‌اصغر که متولد ۳۷ بود. من هم که متولد ۴۳ هستم. البته این بین یک خواهر و چند برادر ما متولد شده بودند که در همان دوران طفولیت فوت کردند. علی‌اصغر موقع انقلاب ۲۰ سال داشت و زودتر از همه ما سیاهی شد. زمانی که حاج حسین به افغانستان رفته بود، علی‌اصغر غائله گنبد و سپس کردستان و پایه حضور یافت. از همان زمان در مناطق عملیاتی دفاع مقدس بود و سابقه چند ساله رزمنده‌گی داشت. چند بار مجروح شده و به مقام جانبازی نائل آمده بود. علی‌اصغر فرمانده گردان یارسل(ص) بود که ۱۴ تیرماه ۱۳۶۵ طی عملیات کربلای یک در منطقه مه‌ران به شهادت رسید. یک گلوله خمپاره ۶۰ به سنگر ایشان خورده بود؛ چون در سنگر مهمات آری‌چی وجود داشت، تمام پیکر اصغر سوخته بود. اگر خود ما در منطقه نبودیم،

گفتید زمان شهادت برادر کنارتش بودید، شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

من فرمانده گردان عاشورورا از لشکر ۲۵ بودم و حاجی هم جانشین لشکر بود. زیاد پیش می‌آمد هم‌دیگر را در منطقه ببینیم. به شب عملیات کربلای ۱۰ که رسیدیم، من به راننده‌ام گفتم هر جا حاج‌حسین را دیدی، بگو پیش ما هم بیاید تا او

را ببینیم. ایشان وقتی برگشت گفت حاج بصیر را دیدم، گفت امشب حتماً پیش‌تان می‌آیم. غروب بود که دیدم حاجی آمد. شب قبلش عراقی‌ها پانک زده بودند و هم از ما چند نفر شهید و هم از دشمن چند نفری کشته شده بودند. حاجی وقتی جنازه عراقی‌ها را دید، گفت اینها را همینطور اینجا رها نکنید و جابه‌جایی‌شان کنید. بعد باهم به یک سنگر رفتیم. آنجا حاجی دستی به محاسنش کشید و گفت دیگر پیر و خسته شدم! و نیاز به استراحت دارم. شنیدن این حرف‌ها از حاج‌حسین بصیر عجیب بود. ایشان در عملیات والفجر ۸ بعد از اینکه چند بار گردان‌ها تعویض شده بودند، آنقدر در منطقه ماند تا اینکه با مجروحیت او را به عقب برگرداندند یا وقتی دامادش مرضی جباری در تداوم عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید، حتی نمی‌خواست برای مراسمش به خانه برگردد و تنها با اصرار سردار قربانی راضی شد. می‌گفت من عروسی دخترم و دامادم رفته‌ام، حالا نمی‌خواهم در عزایش شرکت کنم. خلاصه آن لحظات واقف نبودم که او دارد از چه چیزی حرف می‌زند. فقط گفتم بعد از عملیات به مرخصی برو و کمی استراحت کن. لحظاتی بعد هر دو به خط مقدم رفتیم. ایشان در یک سنگر و من در سنگری دیگر به فاصله کمی از هم قرار داشتیم. حاجی از من خواست بیسیم‌چام را برادرم و جابم را با او عوض کنیم. تا آماده شدم، گفت نیازی نیست و نیا. شاید دو دقیقه هم نگذشته بود که دوباره از من خواست جای‌مان را عوض کنیم. تا آماده شدم، بشیمان شد و گفت نیا. به نظرم چهار بار این موضوع تکرار شد. آن شب فقط یک گلوله خمپاره به سمت ما آمد و همان گلوله هم به سنگر حاجی خورد و ایشان را به شهادت رساند. انگار که مأمور شده بود او را به آزوری دیر بنه‌اش؛ یعنی شهادت برساند. تا صبح هر کسی بیسیم‌چم زد، برای اینکه روحیه بچه‌ها خراب نشود، نگفتم حاجی شهید شده است. صبح که سردار قربانی، فرمانده لشکر تماس گرفت، به او خبر شهادتش را دادم و



پدر و مادر شهیدان بصیر

گفتم حاج بصیر پیش شهید عالی رفت. حاجی و شهید عالی دوستی عمیق و دیرینه‌ای با هم داشتند.

چه خاطره ماندگاری از شهید بصیر دارید؟

در کربلای ۵ زیر یک پلی بودیم. برای نماز مجبور بودیم به حالت نشسته نماز بخوانیم. از شدت آتش دشمن کسی نمی‌توانست ایستاده نماز بخواند. در چنین شرایطی، حاج حسین قامت بست و دور کتف نماز به صورت ایستاده خواند. بچه‌هایی که شاهد نماز حاجی بودند، می‌گفتند گلوله‌ها از همه طرف به سمت حاجی می‌آمدند، ولی هیچ کدام به ایشان اصابت نکردند. شهید بصیر وقتی دور کتفش را خواند، نماز واجبش را به صورت نشسته ادا کرد. در آن زمان عراق پانک سنگینی زده بود و در کانال دونیچی به شدت فشار می‌آورد. در چنین شرایطی حاجی گفت پنج نفر به عشق پنج تن آل‌عالم با یاد همین جا باسیستم و منطقه را حفظ کنیم. خودش به همراه چهار نفر دیگر زیر گلوله‌باران دشمن موقعیت را حفظ کرد تا اینکه نیروهای کمکی از راه رسیدند.

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۱ | ۵ | ۲ | ۸ |
| ۸ | ۳ | ۱ | ۲ |
| ۶ | ۹ | ۸ | ۵ |
| ۴ | ۹ | ۳ | ۷ |
| ۱ | ۳ | ۹ | ۷ |
| ۵ | ۲ | ۴ | ۱ |

| | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | ۷ | ۱ | ۷ | ۸ | ۵ | ۳ | ۳ | ۱ | ۶ | ۷ | ۸ |
| ۳ | ۵ | ۸ | ۶ | ۱ | ۷ | ۷ | ۷ | ۸ | ۳ | ۱ | ۳ |
| ۷ | ۱ | ۸ | ۳ | ۷ | ۱ | ۳ | ۱ | ۳ | ۷ | ۳ | ۱ |
| ۶ | ۷ | ۱ | ۷ | ۳ | ۸ | ۳ | ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ |
| ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ | ۸ | ۳ | ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ |
| ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ | ۸ | ۳ | ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ |
| ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ | ۸ | ۳ | ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ |
| ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ | ۸ | ۳ | ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ |
| ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ | ۸ | ۳ | ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ |
| ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ | ۸ | ۳ | ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ |
| ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ | ۸ | ۳ | ۷ | ۳ | ۱ | ۷ | ۳ |

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کار روند

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۱۷۹

| | | | | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|---|---|---|----|----|----|----|----|----|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |

از راست به چپ

- ۱- سوره‌ای با سجده واجب- معروف‌ترین اثر جان اشتاین‌یک که به خاطر آن برنده جایزه پولیتزر شد. ۲- شهری در زنجان- کریم اهل بیت ۳- زمان سیده زهرا حسینی- زنده شدن مردگان- شهر تاریخی سوره- ذات و شخص ۴- زینت انسان- نویسنده فرانسوی ال سید- اسم آذری- پاک از گناه ۵- جوی خون- یاسب ۶- شهید در فرانسه ۶- از منابع تأمین کننده آب تهران- چانه گیلانی‌ها- شبه‌جزیره‌ای در اروپا ۷- فرزند نوه- چه کسی- محصول نخلستان ۸- خار سردیوار- سمت راست- از جزایر تشکیل دهنده ژاپن- ماه سرد ۹- مرقد- مخفف هستم- خلیفه خدا در روی زمین ۱۰- تنیسور بنام اسپانیایی- دشنام- تسلسل افکار ۱۱- روغن فروش- گره فرش- دختر ل ۱۲- درد چشم- مردن از غصه- پادشاه مغولی- درست شدن کارها در تداول عامه ۱۳- خییس- ققلب منفی- از سبک‌های شعر فارسی- پیسوند خریدار ۱۴- پانزهر- کمر بند فرضی زمین ۱۵- عنوان جام باشگاه‌های امریکای جنوبی- زبانه آتش

از بالا به پایین

- ۱- از دست دادن- انسان ماقبل تاریخ ۲- شکارچی- رنگ طبیعت- روباه ۳- دشمن سخت- نوعی خرما- از نوشت‌افزار- مغرور ۴- از ضمائر ملکی- رسمی در زورخانه- نابینا ۵- حسادت- تبدیلی در کار- عملی در زراعت ۶- کتاب از گوته، شاعر آلمانی- مسأوی- پیروی و متابعت ۷- بندر بلغارستان- بخیه درشت- عدد عقنا- فریاد شدید ۸- بویدین- نوعی آبگوشت- سیاه و سفید- سطح چیزی ۹- داغ انگلیسی- حمله نظامی- اراده- از آلات موسیقی ۱۰- شهر باباطاهر- تکنیک- جنبش ۱۱- نام رسول گرامی اسلام در انجیل- راهنمایی به ویژه در زمینه‌های اخلاقی و دینی- نوعی برنج ایرانی ۱۲- دانه تسبیح- نوشته‌های گازدار- جناح لشکر ۱۳- انبار کشتی- رشته کوه افغانستان- مرزه- انتها ۱۴- گوشه فوتبالی- چینه دیوار- از برادران حضرت یوسف ۱۵- پنجمین دوره از دوران اول زمین‌شناسی- فرزند رستم